

دوشنبه ۲۸ نوامبر ۲۰۱۶

داکتر عبدالحنان روستائی

**داوریهای جناب عزیز "نعیم" در مورد کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" و
مؤلف آن
زنده یاد میر غلام محمد "غبار"
(بخش دوم)**

"اگر قضایای بدیهیه هندسی هم با منافع افراد برخورد می نمود، محققاً آنها را رد می کردند."

۲ - حمله بر مؤلف کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ":

چنانکه قبلاً تذکر رفت، آقای عزیز "نعیم" کتاب را دستاویز قرار داده، بفرآدمه مجازات تکمیل ناشده بر "غبار" چنین می‌تازند:

انتقاد: "تاریخ نگار باید منصف باشد. باید حب و بغض به حد اقل به افکارش تأثیر کند و احساسات و تفکرش متوازن باشد. با کمال تأسف این اوصاف در اثر دو جلدی مرحوم غبار نتنها بمشاهده نمیرسد بلکه احساس خود بزرگ بینی مؤلف و حقیر شمردن دگران از لابلای این اثر بخصوص جلد دومش نمایان است."

جواب: حمله غیر قابل تعجب آقای عزیز "نعیم" نسبت به دانشمند بزرگی چون میر غلام محمد "غبار" از یکجانب و ثقیفه آشتی ناپذیر این مبارز ضد استعمار و حکام مستبد خاندان حکمران تا ماورای حیاتش میباشد و بنابراین عظمت متن فنا ناپذیر و افتخارات ماندگار ایشان را مشخص میکند. از جانب دیگر محتوای کیفی این انتقادات بیانگر احوال مدافعین نظام فرتوت و ذهنیت فرهنگی خاندان حکمران حتی بعد از گذشت یک ربع قرن از حواله نمودن پس لگد ذلتبار ایشان، نیز میباشد. آقای عزیز "نعیم" خود بزرگ بینی را که مشخصه خاندان حکمران است به مرحوم "غبار" حواله میکنند و نمیخواهند واقعیت را ببینند. به تذکر "غبار" در اینمورد توجه کنید: "محمد هاشم صدراعظم، سلام وزرای خود را با اشاره قبول میکرد. محمد نعیم خان برادر زاده اش (پدر آقای عزیز "نعیم" در حرف زدن با رؤسای بزرگ ادارات، تنها به روش پانتومیم (تقلید ساکت) یعنی با حرکات چشم و دست و شانه و ابرو اکتفاء میورزید. فیض محمد خان ذکریا در لست اشخاصی که بایستی در ماموریتهای خارج مقرر شوند، همیشه تحت نام رجال غیر محمدزائی مینوشت که: "هیچ عیبی ندارد، جز آنکه" استخوانش پخته نیست" و آنگاه فهرست را به صدراعظم میداد.

البته سلطنت با نان و ریسمان دار که در دست داشت توانست تا اندازه ای صنف مامور افغانستان را خواهی نخواهی به کشیدن بار روش اریستوکراتیک بسیار کهنه خویش وادارد. مثلاً اینها در عرایض رسمی خود بایستی عنوان "فدایت شوم" را بکار برند. به استقبال طفلک دوساله خاندان شاهی استاده شوند.

دشنام والاحضرت را بشنوند و عندالزوم حقیر و عزل و طرد شوند. در اعتیاد مثل رمه گوسفند عقب رئیس اداره خود دروازه به دروازه والاحضرت بغرض تبریک عید بروند. در مرده عضوی ازین خاندان سه روز در تکفین و تشیع جنازه و فاتحه گیری او جان بکنند. و در ولادت مولود جدید "نشره" بخوانند و در ختنه سوری شان تبریک نامه بنویسند. هنگام نقل مرده محمد عزیز خان (پدر کلان جناب عزیز "نعیم") برادر شاه از جرمنی به افغانستان در طول راه ها توسط پولیس مامورین اجباراً به استقبال میت کشیده شدند. در حالیکه عامه مردم این شخص گمنام را هنوز پوره نمیشناختند که کیست و برای چیست. همچنین مامورین مجبور بودند که هر هندوستانی و هر محمدزائی را از فاصله های دوری سلام و احترام نمایند. یک کلمه از سیاست، از ترقی، از حقوق، از شرف و حیثیت تکلم ننمایند. در خلوت و جلوت دعای بقای عمر و اقبال اعلیحضرت و والاحضرت نمایند. . . ." (ص ۱۰۶ و ۱۰۷).

در رابطه با تشکیل و مرام دولت عین خود بزرگ بینی خاندانی اجراء میشد. "غبار" نوشت: "وقتیکه درینجا از "حکومت" نام برده میشود، نباید پنداشت که در افغانستان آنروز واقعاً "حکومتی" بمفهوم اصلی آن وجود داشته است. زیرا از زمان جلوس نادرشاه در سال ۱۹۲۹ تا سال ۱۹۶۳ در مدت ۳۳ سال افغانستان فاقد حکومت واقعی بود. و در طی این ایام فقط خاندان شاهی بود که هم سلطنت و هم حکومت میکرد. در ۱۶ اکتوبر ۱۹۲۹ (۲۳ میزان ۱۳۰۸) نادرشاه اعلان سلطنت نمود. و یکماه بعد در ۱۵ نوامبر ۱۹۲۹ (۲۳ عقرب ۱۳۰۸) کابینه محمد هاشم خان برادر شاه تشکیل گردید و تا سال ۱۹۴۶ (هفده سال) دوام نمود. این حکومت در سپردن امهات امور افغانستان اعم از اجرئیه، قضائیه، مقننه، اردوی کشور، بدست مامور و عامل و افسر، مراتب ذیل را در نظر میگرفت: اول رئوس ادارات داخلی و خارجی در دست اعضای خانواده شاهی باشد. دوم از عشیره انگشت شمار محمد زائی استخدام بعمل آید. سوم هندوستانی های خاصی در امور حیاتی معتمد الیهای دولت شناخته شود. چهارم ملاک بزرگ در اداره ملکی و نظامی کشور سهیم گردد. پنجم عده محدودی ملانماها مثل ملاکین در صف اداره دولت قرار گیرد. آنگاه خلائی که در اداره باقی میماند، توسط سایر کارگذاران پر شود. مثلاً صدراعظم کشور یک برادر شاه (محمد هاشم خان) و وزیر حربیه افغانستان دیگر برادر شاه (شاه محمود خان) بود که بعد ها خود صدراعظم گردید. مقام وکالت شاه را برادر دیگرش (شا ولیخان) در دست داشت و بعد ها سفیر افغانستان در لندن و پاریس شد. وزیر دربار کاکازاده شاه "احمد شاه خان" بود. و یازنه شاه (محمد اکبر خان) رئیس مستقل طبیه، شخص تقریباً بیسوادی بود که وزیر مختار افغانستان در روم گردید. یک برادر شاه (محمد عزیز خان) سفیر در ماسکو شد و بعد ها وزیر مختار افغانی در برلین گردید. احمد علیخان و علیشاه خان کاکازادگان شاه یکی سفیر افغانستان در پاریس و لندن و باز وزیر دربار شد و دیگری قوماندان مکتب حربیه و باز والی و افسر قندهار و پکتیا گردید. خواهر زاده شاه (اسد الله خان) در نوزده سالگی جنرال گارد شاهی و باز وزیر و سفیر شد. برادر زادگان شاه (محمد نعیم خان « پدر آقای عزیز نعیم » و محمد داؤد خان) یکی به سن هژده سالگی مدیر عمومی سیاسی وزارت خارجه افغانستان و باز وزیر مختار در پایتخت ایتالیا گردید و این کم عمرترین سفیر جهان در تاریخ دیپلماسی دنیا بود. از آن پس او وزیر معارف، وزیر فواید عامه و معاون اول صدارت افغانستان شد. برادر دیگرش محمد داؤد خان فرمانده سپاه ننگرهار و باز والی ملکی و قوماندان نظامی ولایت قندهار و فراه شد. و متعاقباً قوماندان قول اردوی پایتخت و سپس وزیر حربیه، وزیر داخله و بلاخره صدراعظم افغانستان گردید.

در نظر باید داشت که تمام این مراتب بزرگ دولتی بشکل مستمری برای مدت العمر بخاندان شاهی مخصوص گردیده بود و فقط مرگ و گاهی پیری زیاد میتوانست به ابدیت آن خاتمه بدهد. چنانکه محمد هاشم خان تقریباً هفده سال صدراعظم کشور ماند. و شاه محمود خان بیست و سه سال وزیر حربیه و صدراعظم بود. محمد داؤد خان نیز سی و چهار سال قوماندان نظامی، وزیر و صدراعظم افغانستان بود و هکذا برادرش. حکومت برادران در طول سی و پنج سال یک حکومت شدید نظامی بوده و "ماشاً لله" در کمال قساوت، دهشت و بربریت بالای مردم افغانستان تطبیق میشد. و بیشتر از ثلث قرن این امتیاز و مطلق العنانی خاندان حکمران دوام نمود و آنگاه بصفت میراث به اولاده ذکور این خاندان منتقل گردید" (ص ۴۸ و ۴۹).

درین رابطه "غبار" چنین ادامه میدهد: "فی الواقع قدرت قوای ثلاثه کشور (اگر چنین اطلاقی ممکن باشد) عملاً منحصر به شخص نادر شاه و دو نفر برادرش (صدراعظم و وزیر حربیه) بود و بس. از همین جهت روشنفکران ایشانرا بکنایه "اقانیم ثلاثه" مینامیدند. البته از رجال دولت نیز چند نفری در داخل این حریم "مقدس" محرم و معتمد و صاحبان نظر بودند. چون الله نواز خان ملتانی و شاه جی عبدالله پنجابی، فیض محمد خان ذکریا و علی محمد خان بدخشانی. معهذا این کابینه افتخاری شکل میراثی داشت. چنان که سلطنت شاهی افغانستان میراثی بود و یک وزیر بایستی مدت العمر وزیر میبود و اگر میمرد جایش به و رثه او داده میشد. مثلاً وقتیکه میرزا محمد خان یفتلی عضو کابینه بمرد، پسرش عبدالله خان یفتلی عضو کابینه شد. همچنین بعد از مرگ قاضی عطا محمد خان وزیر عدلیه، فرزندش آقای میر حیدر حسینی جزء کابینه گردید. زیرا پروگرام دولت شکل استعماری داشت و همینکه فردی را قبول کرده بود، خاندانش را بر میکشید و نسل بعد النسل برای خدمت خویش میپرورید. ازین قبیل بودند عده از خاندانهای محمد زائی و بعضی از اعضای خاندانهای ملکیار، غزنوی، ماهیار وردکی، پوپل، لوگری و امثالهم. عین روش اما بشکل معکوس در مورد خاندانهای مبارزین ملی افغانستان تطبیق میشد. یعنی اگر شخصی از اینها مطرود دولت میگردد، تمام خاندان حتی رفقاییش سرکوب و از صحنه اجتماعی رانده میشدند، مثلاً خانواده های محمد ولیخان بدخشانی، غلام نبی خان چرخ، ناظر محمد صفر خان، شجاع الدوله خان غوربندی و امثالهم" (ص ۵۷).

انتقاد: آقای عزیز "نعیم" چنین ارشاد میکنند: "اگر تاریخ عبارت باشد از جستجوی حقیقت در ماضی، "غبار" در تحریر آن حقایق بشیوه علمی بیچاره بود! این اثر بیشتر جنبه تبلیغی و سیاسی دارد تا به دریافت حقیقت و مؤلف آن خواسته تا به زعم خویش مفکوره های خود را بر کرسی نشاند که باز هم مؤفق نشد."

جواب: آقای عزیز "نعیم" که لازم بود منحیث ارتباط با حرفه شان به مثابه استاد تاریخ نظریات سیاسی بر متودولوژی علوم انسانی و اجتماعی و به ویژه تاریخ، بیشتر وقوف میداشتند، درینجا بی اطلاعاتی محض شان را به نمایش میگذارند. آنچه در علوم انسانی و اجتماعی "شیوه علمی" خوانده میشود، چیزی جز تحلیل و تفسیر جدید از قضایای گذشته نیست و طبعاً درین تحلیل و تفسیر، انسانها با آموخته ها و تجارب شان شرکت میورزند و آثار این آموخته ها و تجارب در فرآورده های فکری شان وجود میداشته باشد. بنابراین هیچ اثری در علوم اجتماعی و بشری مطلقاً بیطرفانه بوده نمیتواند. نتایج پژوهش های علوم بشری

و اجتماعی در بسیاری موارد با منافع افراد و گروه های معینی در تصادم قرار میگیرد. ثمرات کار "غبار" تبعیدی، زندانی و مادام العمر مورد پیگرد دستگاه های مطلقه و استبدادی، خواهی نخواهی مورد قبول سلسله جنبانان هیأت های حاکمه وقت قرار گرفته نمیتواند و باید به شکلی از اشکال مورد تردید، حذف و تخطئه آنها قرار گیرد. در شرایطی که سیل خون فرزندان رشید این سر زمین جاری بود و صد ها تن از گل های سر سبد جامعه در سیاهچال های مرگبار رژیم جان می کنند، "غبار" این حق را نداشت که تاریخ را خنثی بنویسد. همه می دانند که درباریان و ثنا گویان شان تاریخ نویسانی را خوش داشتند که مطابق سفارش آنها قلم بزنند.

منظور از حقیقتی که آقای عزیز "نعیم" از آن دم میزنند، دادن برائت به خاندان حکمران است که نیم قرن در افغانستان فاجعه آفریدند و به فرمان انگلیس حکومت کردند و ستم روا داشتند. هر آنکه نتواند در پای آنهمه ظلم و جفایی که در حق مردم افغانستان رفته بود، صحنه بگذارد، بیچاره پنداشته میشود. اینکه کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" تاریخ سیاسی کشور است، ارشاد آقای عزیز "نعیم" جدی نبوده، بلکه آنچه زیست که "غبار" در پیشگفتار کتاب بران تأکید نموده است. برای آقای عزیز "نعیم" باید یادآوری کرد که هزاران تن از مبارزین کشور از اثر گرانقدر "غبار" و از شخصیت او حمایت میکنند و صدها تن از منورین کشور منجمله تاریخ نویسان داخلی و خارجی در صد و سومین سالگرد تولد آن مرد بزرگ از اقصی نقاط جهان اشتراک کردند و تاریخی که او نوشته بود، مشعل راه هزاران افغان وطنپرست است. موفقیت بزرگ تر ازین درکجاست؟

انتقاد: آقای عزیز "نعیم" چنین ادامه میدهند: "هر چند که من غبار را هیچوقت ندیده بودم اما فکر میکردم که بحیث یک مبارز که گرم و سرد روزگار را چشیده لاقول دارای متانت و وقار و آراستگی علمی باشد. اما متأسفانه مطالعه این اثر عقیده ام را نسبت به مؤلف آن تغییر داد و غیر از یک آدم صاحب عقده، حسود و بیموازنه از نگاه احساسات و تفکر چیزی دیگری در او سراغ نکردم."

جواب: اینکه آقای عزیز "نعیم" هیچوقت "غبار" را ندیده اند، چندان جای تعجب نیست. زیرا در آن زمانهای که جناب عزیز "نعیم" در جاه و جلال سلطنت میخرامیدند، "غبار" به جرم وطنخواهی بیشتر از ده سال را در سلول های زندان سرای موتی، زندان ارگ، زندان دهمزنگ و چندین سال دگر را در تبعید های فراه و قندهار بسر میبرد و بعد از آن مدت بیست سال در کابل نظربند سیاسی بود. پس مقدر همانست که گفته اند که "در کاخها غیر آن میاندیشند و می بینند که در کلبه ها." اگر کلمه متانت را محتوا و مفهومی باشد، پس باید مصداق آنرا در وجود "غبار" دید که چهل سال عمرش را در زجر خاندان حکمران گذرانید و در مبارزه علیه آن لحظه ای را فرو نگذاشت. بقول "بیدل":

"بیدل" منم آن گوهر دریای تحمل کز لنگر من شورش طوفان گله دارد

"غبار" به همانگونه که گفته بود که "دین و آئین من مبارزه با استبداد است که تا پایان جان آنرا ادامه میدهم" و ادامه داد. اگر آنهمه جفا که در حق "غبار" از جانب خاندان آقای عزیز "نعیم" رفته بود شمه بی از آنرا خود جناب میدید، در آنصورت کلمات متانت و استقامت از قاموس سیاسی این آقا رخت بسته بود.

اما اینکه عقیده جناب نسبت به او طور دیگر نیست، باعث خوشنودی دوستان "غبار" است. زیرا اگر قضیه غیر ازین میبود، لاجرم معنی آن حرکت منفی می میشد که باید "غبار" انجام داده میبود که رضایت خاطر جناب عزیز "نعیم" را فراهم کرده باشد. در آنصورت شاید افلاطون یکبار دیگر بخاطر "غبار" می گریست.

وقتی "غبار" دستبردهای خاندان حکمران را به بیت المال کشور افشاء میکند و سرمایه های غارت شده کشور را در انبار های خاندان حکمران برملا میسازد، آنگاه آقای عزیز "نعیم" بر افروخته شده و "غبار" را صاحب عقده و حسود میشمرد. توجه کنید که "غبار" درین خصوص چه مینویسد: "نادر شاه که کلمه عین المال امان الله خان را بمتابه خیانت ملی شمرده بود، از همین عین المال مذموم، تمام زمینهای زراعتی ملکه ثریا را (واقع در تنگی سیدان کابل) به برادر خود شاه محمود خان وزیر حریبه داد، چنانکه باغها و اراضی دولت و اشخاص را در کابل و پغمان و جلال آباد به افراد خاندان خود داده بود. و اینک هریک از آنها صدها ملیون دالر و افغانی در خارج و داخل کشور "عین المال شخصی" دارند. حتی باغ ارگ سلطنتی را نیز این خانواده "دشمن عین المال" بین خود تقسیم و ترکه کردند. و محمد هاشم خان، شاه ولیخان، محمد نعیم خان (پدر آقای عزیز "نعیم")، محمد داود خان و اسدالله خان به خرید و فروش عمارات آن مشغول شدند" (ص ۱۰۳). "حرص خانواده گرسنگی کشیده شاهی بحدی زیاد و جزء کریکتر آن بود که در تاریخ طولانی کشور نظیر و مثل نداشت. از ابتدای ورود این خاندان در افغانستان احدی سراچه و نان چای آنان را ندید. نوکران ایشان هیچوقتی طعام بداران شان را نچشیده بود. بخل و خست و امساک این خانواده در کابل ضرب المثل شده بود.

البته این صفت از طفولیت جزء طبیعت اینان گردیده بود. زیرا در هندوستان جیره مختصر دولت انگلیس، این خاندان نادر و بیکار را بعسرت و امساک معتاد ساخته بود. وقتیکه اینها به سلطنت مطلق العنان کشوری رسیدند و تمام مملکت و خزاین آنرا در دسترس خود دیدند بکلی مبهوت و دیوانه گردیدند. پس مثل عفريت روزه داری بخوردن آغاز کردند و آنقدر از هر جنسی بخوردند تا آماس کردند. این خاندان فرداً فرداً در تمام افغانستان هر جا باغی و زمینی بهتر یافتند با انواع وسایل تهدید و اجبار، بخشش و هدیه، رشوت و مصادره تملک نمودند. در تمام شرکتها و بانکها سهم حاصل نمودند. بتجارت شخصی حتی کهنه فروشی، قرضدادن و رباخواری، مرغ و لبنیات فروشی مشغول شدند. طلا و احجار کریمه، نسخ خطی گرانبها، قالی و پوست بخارج صادر کردند. این خاندان از معاش رسمی و جیره ماکولات خود، از مصرف دعوت های رسمی از صنایع ظریفه، فابریکه های ملی و شخصی، از پول و هدایای تجار بزرگ و مامورین بزرگ، از اسعار خارجی، از وزارت مالیه، از گمرکها، از بودجه ملکی و نظامی و الحاصل از تمام منابع مملکتی، مبالغی گرفته، بصدها ملیون دالر در بانکهای خارجه ذخیره و در تاراج کشور علناً با قاچاقبران^۱ تاجران، شرکتها، سرحد داران و امثالهم شریک و رفیق گردیدند.

^۱ آقای مصطفی "ظاهر" نواسه ظاهر شاه در سال ۲۰۰۷ میلادی با جم غفیری از جنگسالاران و قاچاقبران نه تنها عضو "جبهه ملی" گردید، بلکه یکی از بنیان گذاران این جبهه نیز بود. مؤسسان این جبهه عبارت بودند از احمد ضیا مسعود (معاون اول ریاست جمهوری)، مارشال محمد قسیم فهیم (وزیر دفاع قبلی)، اسماعیل خان (وزیر انرژی و آب)، یونس قانونی (رئیس ولسی جرگه)، جنرال عبدالرشید دوستم (مشاور نظامی رئیس

محمد هاشم خان صدراعظم فیل مرغ فروشی را پیشه کرد و شاه مغازه شیر فروشی باز نمود. احمد شاه خان وزیر دربار خسر شاه جیره برنج و روغن و غیره خود را که از مطبخ ارگ خام می‌گرفت، در بازار می‌فروخت. روزیکه محمد هاشم خان بمرد، تحویلخانه شخصی او اسباب تعجب خریداران کابل گردید. زیرا از دریشی چپراسیها و کلاه عسکری گرفته تا سامان گلکاری و خیاطی و شفاخانه و آشپزخانه و صدها نوع جنس دیگر کهنه و نو انبار شده بود. و در طی چندین سال فروخته میشد. گرچه مراکز پول این خاندان در امریکا و لندن و پاریس و سویتزرلند و غیره است، معهذا در داخل کابل تنها از پول افغانی محمد هاشم خان بیست و پنج میلیون روپیه به برادر زاده گانش (محمد داؤد خان و محمد نعیم خان) داده شد و این غیر از اراضی و باغها و عمارات او بود.

با وجود چنین ثروت و تمول خونین، خست و امساک طبیعی این خانواده از بین نرفت. محمد هاشم خان در کابل و شیوه کی، چهل تن و پغمان، شکر دره و لوگر، بگرامی و جلال آباد و غیره هر جا زمینی اعلی دید با زور و تهدید و اجبار از مالکینش بگرفت. زیور زنانه محبوسین سیاسی را از قبیل میرزمانخان کنری، حسن خان مهمند و غیره را از تن زنان محبوسه شان جدا کرد. محمد هاشم خان حتی بعد از عزل خود، مبل و اثاثیه عمارت رسمی صدارت را بخانه شخصی خود برد و تا جان داد یک پول به ناتوانی کمک نه نمود. او به پول دولت عمارتی بنام مهمانخانه دولتی در زاویه شمالغرب محوطه قدیم ارگ بساخت. آنگاه عمارت مذکور را بفرمان شاه برای خود بخشش گرفت و باز بدولت فروخت و پول گرفت. شخص شاه عین این روش را در مورد باغ و عمارت تپه پغمان بعمل آورد و قیمتش را از خزانه ملت بگرفت. شاه محمود خان نیز تا بمرد یک پیسه به محتاجی نداد" (ص ۱۷۶ و ۱۷۷). جهت دانستن چپاول این خاندان از بیت المال لطفاً به صفحات ۲۰۶، ۲۰۷ و ۲۱۲ مراجعه کنید.

در بخش سوم این رساله فروعاتی در رابطه با انتقادات آقای عزیز "نعیم" در مورد کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" و مؤلف آن میر غلام محمد "غبار" تذکر داده می شود.

پایان بخش دوم

جمهوری، سید منصور نادری (عضو ولسی جرگه)، مصطفی ظاهر (نواسه پادشاه سابق)، مصطفی کاظمی (عضو ولسی جرگه)، محمد اکبری، سید محمد گلاب زوی و نورالحق علومی (اعضای ولسی جرگه و اعضای برجسته خلق و پرچم). مراجعه شود به نوشته آقای عطانی تحت عنوان "مصالحة ملی، جبهه ملی و هزار و یک شیطنت دیگر که باید انتظار آنرا کشید"